

## مونتنی و فضیلت فروتنی<sup>۱</sup>

حسین حسینی<sup>۲</sup>

دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

### چکیده

در این مقاله از فضیلت فروتنی به عنوان کلید فهم فلسفه‌ی مونتنی سخن می‌گوییم. زمینه‌ی مشترکی که تمام دل‌مشغولی‌ها و اندیشه‌های مونتنی را به هم پیوند می‌دهد، فضیلت فروتنی است. مونتنی اگر درباره‌ی الهیات، معرفت‌شناسی و سیاست نظر می‌دهد، صرفاً می‌خواهد روح فروتنی را در همه‌ی این عرصه‌ها احیا کند. در این مقاله نشان داده می‌شود که مونتنی نه فیلسوف شکاک، بلکه فیلسوف فروتن بود و فروتنی به عنوان محور فلسفه‌ی او در چهار عرصه‌ی معرفت، فضیلت، الهیات و سیاست بررسی می‌شود. فروتنی مونتنی در عرصه‌ی معرفت، منجر به شکاکیتی معقول می‌گردد و در عرصه‌ی فضیلت، به اخلاقی خودجوش و طبیعی می‌رسد و در عرصه‌ی الهیات، با انسان‌مداری زمانه‌ی خود در می‌پیچد و در عرصه‌ی سیاست از یک سو با جباریت و از سوی دیگر با آشوب در ستیز است. در نهایت، مونتنی به عنوان فیلسوفی شناخته می‌شود که می‌خواهد انسان را در جایگاه واقعی خود بنشانند و اهمیت بدن، طبیعت و عواطف را به او گوشزد کند. او یادآوری می‌کند که ما به عنوان انسان، موجوداتی طبیعی، بدن‌مند و دارای عاطفه‌ایم و فضیلت و خوشبختی ما در گرو پذیرش این شرایط انسانی است.

**کلیدواژه‌ها:** فروتنی، جستارها، شکاکیت، رواقیون، دین‌پیرایی، نوزایی.

---

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۹/۲۳؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۱۰/۲۸

۲. پست الکترونیک: hosseini.hossein63@gmail.com

### زندگی نامه‌ی مونتینی

میشل دومونتینی در ۲۸ فوریه ۱۵۳۳ در کاخ مونتینی در ولایت دُردنی<sup>۱</sup> در جنوب غربی فرانسه به دنیا آمد. وی پس از طی دوره‌ی تحصیل دانشکده‌ی حقوق، مناصبی چون مشاور شورای تعاون شهر بوردو<sup>۲</sup> و عضویت پارلمان (بالاترین دستگاه قضایی) آن شهر را کسب می‌کند. او در سال ۱۵۷۰ منصب مشاور پارلمان بوردوی خود را می‌فروشد و تصمیم می‌گیرد که در املاک خود در عزلت به سر برد و بر روی شاه‌تیرهای کتابخانه‌اش امثال و حکم یونانی و لاتینی حک می‌کند.

او بیست سال از عمر شصت ساله‌ی خود را که در سال ۱۵۹۲ پایان گرفت، وقف نگارش کتاب جستارها<sup>۳</sup> کرد. جستارهای مونتینی اثری منحصر به فرد است؛ هم زندگی‌نامه است، هم اعتراف‌گونه است، هم حاوی حکمت است و هم پند و اندرز. او در کتاب خود به دنبال یافتن راه و رسم زندگی خوب است. زبان مونتینی در این اثر، ساده، بی‌پیرایه، طبیعی و حتی روستایی است.<sup>۴</sup>

### مونتینی و معنای فلسفه‌ورزی

مونتینی مانند سایر فیلسوفان نوزایی به متفکران باستان علاقمند بود و آن‌ها را به اهالی زمان خود ترجیح می‌داد: «اهالی باستان به نظرم قوی‌تر و سرشارتر بودند».<sup>۵</sup> وقتی مونتینی فیلسوفان باستان را برتر از فیلسوفان زمانه‌ی خود می‌نشاند، بیشتر به رابطه‌ی نظر و عمل در فلسفه توجه دارد. فیلسوفان باستان تابع زمانه‌ی خود نبودند، بلکه به زمانه‌ی

1. Dordogne

2. Bordeaux

3. *Essais*

۴. واسلن، برونو روژه، مونتینی، تتبعات (گزیده)، ترجمه‌ی احمد سمیعی (گیلانی)، نشر سخن، ۱۳۸۳ش، صص ۱۵-۲۴.

5. Frame, D., *The Complete Essays of Montaigne*, Stanford University Press, 1943, p.297.

خود شکل می‌دادند. آن‌ها در عمل حتی قوی‌تر و گویاتر از نظر بودند؛ اما در زمان مونتینی فلسفه «نه کاربردی دارد و نه ارزشی، هم نزد عموم و هم در واقعیت».<sup>۱</sup> به نظر او ملانقطی‌های<sup>۲</sup> اهل مدرسه باعث این وضعیت شده بودند<sup>۳</sup> و زندگی توأم با فضیلت، به اصطلاح-بافی‌های مدرسی فروکاسته شده بود.<sup>۴</sup>

مونتینی مخالف تفکر نظری و انتزاعی بود که ویژگی اصلی تفکر مدرسی در سده‌های میانه به حساب می‌آمد. علوم زمانه به نظر او فقط «یک مشق و دادوستد علمی» بود که محدود به دانشگاه‌ها، استادان و شاگردان‌شان می‌شد.<sup>۵</sup> علومی مرده و تکراری که فقط خودشان را تأیید می‌کنند. در حالی که به نظر مونتینی علم باید مبتنی بر پژوهش آزادانه باشد، اما در زمانه‌ی او این پژوهش تبدیل به حرف‌های نامفهومی در حاشیه‌ی کتاب‌های ارسطو شده بود.<sup>۶</sup> فلسفه به نظر او به کارگیری قوای داوری در همه‌جای زندگی، حتی در معمولی‌ترین امور آن بود.<sup>۷</sup> برخلاف آن‌ها که فلسفه را علم باطل و بیهوده‌ای می‌دانستند، مونتینی آن را لذت‌بخش‌ترین فعالیت‌ها به شمار می‌آورد. او فلسفه را دادگاهی تلقی می‌کرد که افکار خود را در آن‌جا به داوری می‌گذاشت و قوت و ضعف-شان را درمی‌یافت.<sup>۸</sup> مونتینی با نوشته‌هایش خود را می‌یافت و یا به تعبیر دقیق‌تر خود را می‌ساخت. او خود را وقف آزادی فکر و آرامش روح کرده بود و هدفی جز پرورش و آموزش خود نداشت. مونتینی با انجماد فکری علما مقابله می‌کرد؛ پدیده‌ای که آن را ملانقطی و فضل‌فروشی خام‌دستانه<sup>۹</sup> می‌نامید.<sup>۱۰</sup> این استادان دانشگاه، به نظر مونتینی،

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.118.

2. quibbling

3. Ibid.

4. Ibid, p.169.

5. Ibid, p.488.

6. Ibid, p.5.

7. Ibid.

8. Ibid, p.266

9. pedantism

10. Ibid, p.266.

اگرچه بسیاریان بودند اما فهم و شعور زندگی نداشتند. او حتی هم‌آوا با کالیکلس<sup>۱</sup> در مقابله با افلاطون می‌گوید یک شخص فرهیخته نباید تمام زندگی خود را وقف علم و فلسفه کند و برای علم‌آموزی هم باید حد و مرزی قائل شد، همان‌طور که برای لذت‌طلبی چنین می‌کنیم. معرفت‌آموزی بیش از حد و غیر متعادل، انسان را خام‌رفتار و غیراجتماعی می‌کند، در حالی که علم‌آموزی متعادل می‌تواند مفید باشد.<sup>۲</sup> او عالمی را که تا نیمه‌شب در اتاق کارش دود چراغ می‌خورد، این‌گونه به سخره می‌گیرد: «آیا گمان می‌بری این فرد در کتاب‌ها در جست‌وجوی راهی است که بتواند انسانی بهتر، خوشنودتر یا عاقل‌تر شود؟ به هیچ وجه چنین نیست؛ یا در آن‌جا خواهد مُرد، یا به آیندگان خواهد آموخت که وزن اشعار پلاوتوس<sup>۳</sup> چیست و تلفظ درست فلان کلمه‌ی لاتینی کدام است؟»<sup>۴</sup>

مونتنی در جستاری که در باب تربیت کودکان<sup>۵</sup> نوشته است برخلاف سنت انسان‌گرایان که بر اهمیت یادگیری زبان لاتین تأکید می‌کردند، بر اهمیت عمل و فعالیت‌های بازی‌گوشانه تأکید می‌کند و پرورش قوه‌ی داوری را اصل و محور کار آموزش می‌داند. او مسئولیت اصلی آموزش را نه در مدرسه بلکه در زندگی روزمره می‌شمارد. این پافشاری بر قوه‌ی داوری و شخصیت، دقیقاً در مقابل تأکید معلمانِ زمان او بر داشتن حافظه‌ای نیرومند بود.<sup>۶</sup>

### فروتنی در عرصه‌ی فضیلت

فلسفه‌ی مونتنی فلسفه‌ی انسانِ کامل نیست، فلسفه‌ای کاملاً انسانی است. او نمی‌خواهد

1. callicles

2. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.100.

3. Plautus

4. Ibid, p.55.

5. On the Education of Children

6. Ibid, p.140.

خداگونه شود، او می‌خواهد انسان بماند. حتی زبان مونتنی در جستارها زبان عادی و روزمره‌ای است که در کوچه و بازار پاریس به کار می‌رفت و او عمداً از ایجاد واژه‌های تازه یا به کاربرد اصطلاحات مدرسی اجتناب می‌کرد. او از امور ساده و پیش‌پا افتاده سخن می‌گفت. به نظر او فلسفه‌ای که تنها از امور عالی در روح انسان سخن بگوید فلسفه‌ی کاملی نیست.<sup>۱</sup> او از عالم‌نمایی بیزار بود و خودنمایی و ریا و مردم‌فریبی برخی فیلسوفان را به شدت و به سرعت تشخیص می‌داد. آن مدعیانی که خود را سردمداران وجود خدایان روی زمین می‌دیدند، جز خنده برای او ارمغانی نداشتند. این پافشاری مونتنی در برداشتن نقاب از روی ریاکاران، نسبت به همه صورت می‌گرفت: «روح امپراتورها و کفشگرها همه از یک قالب سرشته شده است».<sup>۲</sup> نزد مونتنی همین امور عادی، جزئی و متعارف، اهمیت داشت. برخلاف دکارت، به باور مونتنی، نظر عادی و متعارف غلط نیست. ما با در پراتز گذاشتن زندگی معمولی به حقیقت نمی‌رسیم، بلکه فلسفه، تنها می‌تواند آن چه را به طور عادی جریان دارد، تکمیل کند. آن حقیقتی که در جستارها می‌یابیم، جایگزین ذهن و فکر عادی ما نیست، بلکه تنها روشنایی‌بخش آن‌ها است.

به نظر مونتنی «زیباترین زندگی‌ها آن‌هایی‌اند که با الگوی مشترک انسانی هماهنگ‌اند».<sup>۳</sup> او با هر فلسفه‌ای که در آن بادهای ناهنجار تکلف، جای نسیم طبیعی و انسانی را می‌گیرد، مخالف است: «در واقع، من باور دارم که بنا بر میل باید به جای عزت نفس، خود را به نحوی طبیعی‌تر به دلسوزی و شفقت بسپارم؛ اما این دلسوزی نزد رواقیون احساسی ناپسند به شمار می‌آید، آن‌ها از ما می‌خواهند که به شخص دردمند یاری دهیم، اما با ایشان همدردی نکنیم و صلابت خود را فرو ننهیم».<sup>۴</sup> اما مونتنی در

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.220.

2. Ibid, p.350.

3. Ibid, p.4.

4. Ibid.

مقابل این تصور رواقیون خودش را آدمی «نرم و راحت»<sup>۱</sup> می‌داند که به‌طور طبیعی دچار دل‌سوزی می‌شود.<sup>۲</sup> او خود را با آن چه مشترک، راحت، عمومی، بی‌تکلف و فروتن است، همراه و هماهنگ می‌داند نه با آن چه خاص، نادر، عجیب و غریب، باشکوه، مغرور و افراطی است.

مونتینی با هر نوع تلاش دینی یا فلسفی برای فراتر رفتن از حد و مرز انسانیت‌مان مقابله می‌کند. او خود را در قالب انسانی می‌پذیرد و جهان را با وجود امکانی و مخلوقی آن در آغوش می‌گیرد. با وجود آن که عمیقاً مسیحی است، اما به رهبانیت و ریاضت روی نمی‌آورد و گناہانی را که با بدن آمیخته است، بسیار کوچک‌تر از گناہانی می‌داند که از جاه‌طلبی<sup>۳</sup> می‌زاید. گناہان اصلی در نظر او ریاکاری و ستمگری است و فضایل اصلی را هم صداقت و راستی از یک‌سو و مدارا و پذیرش دیگران از سوی دیگر می‌داند. مونتینی خود را انسانی کریم‌النفس<sup>۴</sup> اما فروتن می‌دانست. این ادعای او از آن‌جا بود که میان حب ذات و غرور، تمایز جدی می‌گذاشت. او خودش را دوست داشت، اما جانب فروتنی را حفظ می‌کرد. به نظر او پرهیز کردن از عظمت، یک فضیلت است.<sup>۵</sup> جستارهای او نشان می‌دهد که هدف او از نوشتن، نه کسب افتخار<sup>۶</sup> بود نه رسیدن به جاه و مقام،<sup>۷</sup> بلکه تنها می‌خواست مصاحبت و ارتباطی<sup>۸</sup> برقرار کند. فضیلت، به نظر او امری کم‌یاب نیست بلکه برعکس، امری عمومی و عادی است. او برخلاف برخی فیلسوفان باستان، فضیلت را نه امری دشوار و تکلیفی شاق، بلکه امری لذت‌بخش و سرور‌انگیز می‌داند. او از این فیلسوفان به خاطر لفاظی‌های ریاکارانه انتقاد می‌کند و می‌پرسد چه کسی باور می‌کند که

---

1. Lax

2. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.4.

3. ambition

4. Great-souled

5. Ibid, p.699.

6. honor

7. Authority

8. Communication

درد و ناراحتی به عنوان فضیلت، هدف زندگی ما باشد؟! «آن‌ها هرچه می‌خواهند بگویند، آن‌چه ما از فضیلت می‌جوییم، مطلوبیت و دل‌پسندی آن است».<sup>۱</sup> در جستاری در باب تربیت کودکان، به معلمان می‌گوید که «ارزش و ارج فضیلت واقعی در آسانی و راحتی و نیز فایده و لذت انجام آن است. فضیلت، از رهگذر میانه‌روی حاصل می‌شود نه زورآوری».<sup>۲</sup> به نظر او سقراط در این جا نمونه‌ی فضیلت واقعی است که حتی موقع مرگ هم شادان بود.<sup>۳</sup>

مونتنی حکیمی اهل فلسفه و سیاست بود، اما صریحاً می‌گفت: «من فیلسوف نیستم»<sup>۴</sup> افتخار می‌کرد به این که فیلسوف نیست، چون فیلسوف را موجودی غیرانسانی و بی‌تفاوت نسبت به رنج و لذت می‌دانست<sup>۵</sup> او فیلسوفان را به خاطر بی‌توجهی نسبت به سرشت خاکی و انسانی خود سرزنش می‌کرد و نوشته‌های خود را عمداً متفاوت از سبک فیلسوفانه می‌نگاشت. او برخلاف تأکید فیلسوفان بر کلیات و مجردات، به جزئیات و امور ملموس توجه داشت. او حیات مردان نامی<sup>۶</sup> پلوتارک را دوست داشت چون زندگی روزمره‌ی انسان‌های بزرگ را نشان می‌داد و زندگی فیلسوفان برجسته<sup>۷</sup> دیوگنس لائرتیوس<sup>۸</sup> را می‌ستود چون نه تنها به ما می‌گوید که زنون پایه‌گذار مکتب رواقی بود، بلکه علاوه بر آن می‌گوید که او از مردم قبرس بود و علاقه‌ی بسیار به انجیر تازه داشت. این‌ها چیزهای به ظاهر بی‌اهمیتی است؛ اما نه برای مونتنی، زیرا او معتقد بود که خصایص انسان در همین جزئیات به ظاهر بی‌اهمیت نشان داده می‌شود، به همان‌گونه که برای کسانی که چشم بصیرت دارند، حرکات عادی و ناآگاهانه‌ی بدن شخص، حاکی از خلق و خوی

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.700.

2. Ibid, p.120.

3. Ibid.

4. Ibid, p.725.

5. Ibid, p.533.

6. *Plutarch's Lives*.

7. *Lives of Eminent Philosophers*

8. Diogenes Laertius

اوست. مونتینی می‌گفت: «به نظر من در میان چیزهایی که عادی می‌دانیم شگفتی‌هایی هست که آن‌چنان غیرقابل فهم‌اند که از معجزه‌ها هم غیرقابل فهم‌تراند»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌گوید: «به نظر من، در میان عادی‌ترین، معمولی‌ترین و آشنا‌ترین چیزها، اگر به درستی دریابیم، بزرگ‌ترین معجزه‌های طبیعت و شگفت‌آورترین نمونه‌ها را می‌یابیم، به خصوص در باب کارهای آدمی».<sup>۲</sup>

از همین منظر است که طبیعت و تقدس در نظر مونتینی دو روی یک سکه و به هم آمیخته‌اند. امر مقدس چیزی فرا زمانی نیست که در گذشته‌های دور یا جهان دیگر جست‌وجو شود. بلکه در همین جا و اکنون حضور دارد. باور دینی به نظر او دیدن امر مقدس در همین طبیعت و زندگی بود. جهان مؤمنانه جهانی مجزا، بالاتر یا غیر از این جهان نیست که امید داشته باشیم روزی به آن وارد شویم. بلکه همین جا در همین جهان است و در آشنا‌ترین و معمولی‌ترین امور زندگی یافت می‌شود.

مونتینی برخلاف بی‌توجهی فیلسوفان به بدن انسان، توجهی ویژه به آن نشان می‌داد و با لحنی تمسخرآمیز می‌گفت: «تصور کنید افلاطون مبتلا به صرع یا سکنه‌ی مغزی شود، بعد از او بخواهید از تمام آن قوای شریف و عالی روحش کمک بگیرید». به نظر او آرمان‌های ساختگی فیلسوفان خیلی با دنیای واقعی متفاوت است؛ طرح‌هایی دست‌نیافتنی برای کسانی که به دور از بیماری، ضعف و سایر وضعیت‌های ملموس انسانی، در برج عاج زندگی می‌کنند. گویی این فیلسوفان، طبیعت جسمانی و آسیب‌پذیر خود را که مشترک با دیگر موجودات و انسان‌های معمولی است، فراموش کرده‌اند.<sup>۳</sup> به نظر مونتینی، این فیلسوفان، امور جسمانی مانند سلامتی را نادیده می‌گیرند و تحقیر می‌کنند و او هم تا می‌توانست این امور را به یاد آن‌ها می‌آورد: «در مقابل استدلال‌های نیرومند و دقیقی که فلسفه بر ما تحمیل می‌کند، ما فقط تصویر افلاطونی سخته کرده یا دارای صرع

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.578.

2. Ibid, p.829.

3. Ibid, p.249.



را تصور می‌کنیم و با این فرض، دیگر تماس او را با قوای شریف و غنی روح اش قطع شده می‌یابیم.<sup>۱</sup> در این جا مونتنی می‌خواهد باد نخوت فیلسوفانی را که فلسفه را امری الهی و فرانسانی می‌دانند، خالی کند و انسان را در جایگاه واقعی خود بنشانند و تاج نخوت و لاف الوهیت را از سر و زبان او بردارد و برچیند.

پرسش مونتنی این است که چه فایده در این لاف و افاده‌های فلسفی وقتی از «طاعت بشری فراتر باشند؟»<sup>۲</sup> نه تنها فیلسوف هم در معرض همه‌ی اتفاقات و تهدیدهایی که در زندگی انسان عادی وجود دارد، قرار می‌گیرد، بلکه اتفاقاتی هم هست که یارای ایستادن در مقابل آن‌ها را ندارد. حتی سقراط هم از این امر مستثنا نیست. تمام قوای یک فیلسوف با چنگ و دندان یک سگ هار از کار می‌افتند: «هیچ استقامت عظیم یا عقل، یا ظرفیت یا فضیلت یا عزم فلسفی<sup>۳</sup> یا فشار قوا نمی‌تواند فیلسوف را از این اتفاقات معاف و مستثنا کند. بزاق دهان سگی مفلوک، همه‌ی این حکمت‌ها و اندیشه‌های عظیم و به دقت سامان یافته را از بین می‌برد و چنان محو می‌کند که گویی هیچ اثری از دانش پیشین برجای نمانده است».<sup>۴</sup>

جالب‌ترین قسمت‌های جستارهای مونتنی آن جاست که او فیلسوف را به یاد بدنش می‌اندازد: «من دوست دارم وقتی می‌بینم این روح‌های والا و پیشرو نمی‌توانند آنچه را همه‌ی ما داریم، دور بیاندازند. هر چقدر هم انسان‌های کاملی باشند، بازهم انسان‌اند و بسیار انسان‌اند».<sup>۵</sup> در اثر دیگری به نام چامه‌هایی از ویرژیل<sup>۶</sup> می‌نویسد: «وقتی که متفکرترین و حکیم‌ترین انسان‌ها را در حالت عشق‌بازی تصور می‌کنم، دغل‌بازی به نظرم می‌آید که ادای یک شخص متفکر و حکیم در می‌آورد، این جا همان پای طاووس

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.580.

2. Ibid, p.756.

3. Philosophical resolution

4. Ibid.

5. Ibid, p.634.

6. *On Some Verses of Virgil*

است که شراره‌ی غرور او را پایین می‌کشد.<sup>۱</sup> مونتنی سعی می‌کند فیلسوف را از برج عاج خود پایین بیاورد و در این راه حتی از واژه‌های رکیک هم دریغ نمی‌کند: «پادشاهان و فیلسوفان هم می‌رینند، همان‌طور که بانوان اشرافی می‌رینند».<sup>۲</sup>

از این رو مونتنی در قسمت‌هایی از جستارها، خودش را از فیلسوفان باستان متمایز می‌کند: «افلاطون از این که تخته‌بند لذت و درد هستیم، می‌ترسید، زیرا این موضوع، روح او را بیش از حد به بدن ملزم و مقید می‌نمود. من برخلاف او از جداشدن و انفکاک بدن می‌ترسم».<sup>۳</sup> مونتنی بزرگ‌ترین مصیبت را نپذیرفتن سرشت انسانی خود می‌دانست و یکی از جملاتی که بر سقف اتاقش حک کرده بود، جمله‌ای از ترنتیوس<sup>۴</sup> بود که می‌گفت: «من انسانم و هر آن چه انسانی است با من بیگانه نیست». او در فرصت‌های مختلف از کمال مطلوب رواقی، یعنی آن نوع انسان ثابت و بی احساس، هم‌چون مجسمه‌ای بی حرکت و تأثیرناپذیر، به‌عنوان موجودی غیرطبیعی و حتی غیرانسانی انتقاد می‌کند.<sup>۵</sup> مونتنی در حمله به این جهد بی‌توفیق برای فراتر رفتن از سطح بشری، یک لحظه از پا نمی‌ایستد. در چامه‌هایی از ویرژیل می‌گوید: «هر بخشی از من، مرا می‌سازد چنان‌که در مورد همگان این گونه است و هیچ عضوی از من مانند این عضو (آلت تناسلی) مرا آن گونه که متناسب است، نمی‌سازد».<sup>۶</sup> یعنی دقیقاً به عناصر و اجزایی توجه می‌کرد که مورد غفلت فیلسوفان بود؛ فیلسوفانی که سخنان‌شان را سرشار از لاف و افاده می‌دانست. او برخلاف ارسطو که معتقد بود عنصر الهی عقل که از همه بالاتر و خود حقیقی هر انسان است،<sup>۷</sup> از آلت تناسلی سخن می‌گوید که امری عمومی است و معمولاً

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.669.

2. Ibid, p.831.

3. Ibid, p.39.

4. Terentius

5. Ibid, p.44.

6. Ibid, p.677.

۷. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، طرح نو، ۱۳۸۵ش، ص ۳۹۰.

فرومایه و غیر قابل ذکر تلقی می‌شود. مونتنی برخلاف انسان‌گرایان که آدمی را بر عرش اعلا می‌نشانند، او را به فرش طبیعت باز می‌گرداند. او جمله‌ی مشهور پروتاگوراس را نقل می‌کند، فقط برای این که آن را تحقیر نماید: «حقیقتاً پروتاگوراس لاف بزرگی می‌زد که می‌گفت انسان، مقیاس همه چیز است، در حالی که او هرگز اندازه‌ی خود را نگرفته است».<sup>۱</sup> اما سقراط را می‌ستود و درباره‌ی او می‌گفت: «این انسان بی‌مانند، فرزانه‌ترین انسانی است که تاکنون وجود داشته است؛ کامل‌ترین کسی که تاکنون شناخته‌ام».<sup>۲</sup> دلیل ستایش مونتنی از سقراط هم روشن است: آگاهی سقراط از جهل خود، پافشاری او بر خودشناسی، خوارداشت او نسبت به سوفطائیان حرفه‌ای و پرافاده و بی‌تکلفی و لحن استهزا آمیز او یادآور خود مونتنی است.

مونتنی در اواخر جستارها از کسانی صحبت می‌کند که می‌خواهند روح را از بدن جدا کنند، حتی در آن ساعاتی از شبانه‌روز که بدن نیاز به غذا و نوشیدنی دارد: «آن‌ها می‌خواهند از خودشان خارج شوند و از انسانیت فرار کنند. این دیوانگی است. آن‌ها به جای تبدیل شدن به فرشتگان به حیوانات مبدل می‌گردند، به جای بالا کشیدن خودشان، خود را پایین می‌کشند. این مضحکه‌های ماورایی<sup>۳</sup> مرا می‌ترسانند».<sup>۴</sup> ظاهراً اشاره‌ی مونتنی به زهدگرایی و ریاضت‌کشی افراطی فلسفی و مسیحی است. هوس فرشته شدن به نظر مونتنی تنها یک اشتباه عملی یا اخلاقی نیست، بلکه یک خطای متافیزیکی است و به معنای شناختن خود است.

مونتنی مسیحی بود و قصدش انکار روح نبود بلکه رستاخیز هم به نظر او رستاخیز روح و بدن با هم است: «مسیحیان، این پیوند میان روح و بدن را آموخته‌اند، زیرا می‌دانند که عدل الهی مستلزم این پیوند و یگانگی روح و بدن است تا جایی که بدن را

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.547.

2. Ibid, p.500.

3. Transcendental humors

4. Ibid, p.856.

قادر به پاداش‌های ابدی می‌سازد و خداوند به تمامیت انسان در عمل و اراده‌ای که دارد، می‌نگرد و بر این اساس، یعنی براساس لیاقت او، به او پاداش می‌دهد یا او را تنبیه می‌کند.<sup>۱</sup> در این‌جا تفاوت مهمی میان فلسفه‌ی یونان باستان که از جاودانگی روح بر اساس الهی بودن عقل سخن می‌گوید و باور مسیحی که به رستاخیز بدن معتقد است، وجود دارد و مونتنی به خوبی متوجه‌ی این تفاوت بنیادی بود و به تعبیری، از آتن به اورشلیم بازگشت. انتقاد مونتنی به جنبش دین‌پیرایی هم این بود که آن‌ها نظامی دینی ارائه می‌دادند که کاملاً فکری و معنوی بود و نقش بدن و حواس را در نیایش و پرستش نادیده می‌گرفتند. آن‌ها فراموش کردند که «هنوز یک انسان است که با دین سر و کار دارد و سرشت او بسیار جسمانی و مادی است».<sup>۲</sup>

پس به نظر مونتنی ما انسانیم نه خدا و جهان ما هم جهانی ممکن<sup>۳</sup> و مخلوق است نه برج عاجی مطلق و دور از حوادث. به نظر او تسلط بر خود<sup>۴</sup> که فضیلتی در دوره‌ی باستان بود به دست فیلسوفان تبدیل به دیکتاتوری بر خود شد و انضباط نفس<sup>۵</sup> هم جامه‌ی جباریت و ظلم<sup>۶</sup> پوشید. او طرفدار میانه‌روی<sup>۷</sup> و فضیلتی خودجوش و طبیعی بود. او منتقد دوگانه‌انگاری و ایجاد شکاف میان لذت و فضیلت است و سرور باطنی را مقصد و مقصود نهایی فضیلت می‌داند. او طالب انسانی طبیعی و متعادل است که دشمن طبیعت و نیازهای طبیعی خود نیست، بلکه پیرو طبیعت است و نیازهای طبیعی خود را با لذت برآورده می‌کند.

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.485.

2. Ibid, p.710.

3. contingent

4. self-mastery

5. self-discipline

6. cruelty

7. moderation

### فروتئی در عرصه‌ی معرفت

مونتئی را نمی‌توان جزو شکاکان باستان قرار داد. شکاکیت او شکاکیتی معقول و سالم است که مانع خودرأی بودن و خیره‌سری<sup>۱</sup> می‌شود و واکنش شخص را نسبت به آن‌هایی که با او مخالفند، تعدیل می‌کند. درباره‌ی شکاکیت مونتئی می‌توان گفت که شکاکیت او نه از جنس تعلیق حکم<sup>۲</sup> نزد شکاکان باستان بلکه از جنس گشودگی نسبت به امور ممکن<sup>۳</sup> در جهان بود. این شکاکیت معتدل در جای جای جستارها آشکار است: «من این عباراتی که تندی گزاره‌هایم را نرم و تعدیل می‌کنند دوست دارم: شاید،<sup>۴</sup> تاحدی،<sup>۵</sup> کمی،<sup>۶</sup> چنان‌که گویند،<sup>۷</sup> به نظرم،<sup>۸</sup> و مانند آن». <sup>۹</sup> او در دفاعیه<sup>۱۰</sup> می‌نویسد: «هیچ ابداع انسانی مفیدتر و راست‌تر از شکاکیت پیرهون<sup>۱۱</sup> نبوده است. این امر، انسان را برهنه و دست خالی می‌کند و ضعف طبیعی‌اش را به او نشان می‌دهد و او را آماده می‌سازد تا قدرتی بیرون از خودش را عالم بالا دریافت کند. وقتی از معرفت بشری تهی می‌گردد، بیش از هر وقتی مناسب است تا معرفت الهی در او سکنی گزیند. او داوری خودش را کنار می‌گذارد تا جای بیشتری برای ایمان باز کند. نه باور خود را کنار می‌گذارد، نه موضعی علیه مشاهدات متعارف می‌گیرد؛ او فقط متواضع، پذیرا، یادگیرنده و مشتاق است، دشمن قسم خورده‌ی بدعت است و در نتیجه از غرور و نظرات دینی فرقه‌های

- 
1. stubborn
  2. suspension of judgement
  3. openness to the possible
  4. perhaps
  5. to some extent
  6. some
  7. they say
  8. I think
  9. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.788.
  10. Apology
  11. Pyrrhonism

باطل آزاد است. او یک لوح سفید<sup>۱</sup> است که آماده شده تا از سرانگشت خداوند، نقش‌هایی را که خدا می‌پسندد، بر روی آن حکاکی کند.<sup>۲</sup>

درست است که مونتئی از میان همه‌ی مکاتب باستان، شکاکان را می‌پسندید، اما نمی‌توان نام شکاک بر او نهاد؛ زیرا با اصلی‌ترین آموزه‌های شکاکان موافق نبود. در این باره باید گفت که شکاکیت باستان دو شکل دارد. یکی سبک پیرهون اهل الن<sup>۳</sup> است و دیگری در آکادمی افلاطون است. تفاوت این دو نحله در موضوعاتی مانند به کار بردن استدلال برای تعلیق حکم یا نقش احتمالات در هدایت زندگی است. با این حال ویژگی‌های اصلی شکاکیت باستان در این سه آموزه‌ی پیرهون دیده می‌شود:

۱. ما نمی‌توانیم ذات امور را بشناسیم.

۲. رویکرد صحیح نسبت به امور آن است که از داوری اجتناب کنیم.

۳. نتیجه‌ی ضروری تعلیق حکم هم آرامش و عدم تشویش<sup>۴</sup> است.<sup>۵</sup>

سکتوس نیز در اثر خود به نام مختصری از پیرهونسم<sup>۶</sup> توضیح می‌دهد که هدف شکاکیت، آسودگی یا آرامش است. آدم‌های اهل فلسفه با تناقض‌هایی آزرده‌خاطر می‌شوند و نمی‌دانند کدام‌یک از گزینه‌ها را باید انتخاب کنند؛ اما شخص شکاک در آرامش زندگی می‌کند، زیرا چنان‌که سکتوس می‌گوید: «ما بر اساس قواعد طبیعی و متعارف حیات زندگی می‌کنیم، یعنی به گونه‌ای غیر جزمی». البته سکتوس به آداب و رسوم و عرف‌های زمانه و جامعه‌ی خود باز می‌گردد و می‌گوید: «ما به شیوه‌ای غیر-جزمی از قوانین و سنت‌ها و عواطف طبیعی پیرو می‌کنیم».<sup>۷</sup>

1. Blank tablet

2. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.375.

3. pyrrho of Elis

4. imperturability

5. Zeller, E., *The Stoics, Epicureans and Sceptics*, Oswald J. Reichel (trans.), London, Longmans, Green, 1892, p.521.

6. *Outlines of pyrrhonism*

7. Sextus Empiricus, "Outlines of Pyrrhonism", *Hellenistic Philosophy*,

اما روشن است که مونتنی با این آموزه‌ها موافق نیست. او در سرتاسر جستارها در حال داوری کردن درباره‌ی خوبی و بدی است. اصلاً می‌گوید که این رساله، رساله‌ی داوری است.<sup>۱</sup> هدف مونتنی هم، آرامش یا بی‌تفاوتی فیلسوفانه نیست. او بر تغییر و تحول<sup>۲</sup> تأکید می‌کند و انسجام<sup>۳</sup> مدنظر او بر پایه‌ی عدم تأثیر از اتفاقات زندگی نیست. نکته‌ی مهم‌تر از همه این است که تفکر مونتنی شکاکانه نیست، بلکه دیالکتیک است؛ یعنی او نظرات و استدلال‌های مختلف را رو در روی هم قرار می‌دهد، نه برای تعلیق حکم بلکه هدف او این است که جنبه‌های مختلف مسائل، دیده و روشن شوند. هدف او غلبه بر پیش‌داوری‌ها و گشودگی نسبت به امکانات است.

می‌توان گفت دو نوع خوانش از شکاکیت مونتنی وجود دارد. در نخستین خوانش که خوانش قوی است، او میراث‌دار سکتوس امپریکوس دانسته می‌شود و هدف او هم مقابله با لاف زدن‌های عقل است. این همان خوانشی است که دکارت با آن می‌ستیزد. از سوی دیگر در خوانش دوم نوعی احتمال‌گرایی<sup>۴</sup> سیسرونی در جستارها دیده می‌شود. در خوانش نخست، حقیقت به‌طور کلی نفی می‌شود که خود، موضعی جزمی است؛ اما در خوانش دوم، اگرچه به حقیقت مطلق نمی‌رسیم، اما با یک دیالکتیک سقراطی همواره حقایق پر بارتری می‌یابیم: «سقراط به عنوان پیش‌تاز گفت‌وگوهای افلاطون همواره می‌پرسد و بحث را ادامه می‌دهد و هرگز به نتیجه‌ی قطعی و رضایت مطلق نمی‌رسد».<sup>۵</sup> البته این خوانش دوم به نظر صحیح‌تر می‌رسد، چون هدف مونتنی شکاکیت نبود، بلکه داوری درست بود و او با شکاکیت آغاز می‌کند تا داوری درستی داشته باشد. هدف

---

Herman Shapiro and Edwin M. Curley(ed.), New York, Modern Library, 1965, p.159.

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.495.

2. changeability

3. consistency

4. probabilism

5. Ibid, p.458.

او ارزیابی نقاط ضعف و قوت داوری بود. این فرآیندی لذت‌بخش برای اوست که منتهی به حکمت می‌شود.<sup>۱</sup> شکاکیت مونتنی از سر نومیدی نبود بلکه شکاکیتی شادمانه و ماجراجو برای کنار زدن پرده‌های پندار بود تا قوای طبیعی<sup>۲</sup> شخص شکوفا شوند.

### فروتنی در عرصه‌ی الهیات

در دهه‌ی ۱۵۳۰ از مونتنی خواسته شد که الهیات طبیعی<sup>۳</sup> اثر رایموندو سابونده،<sup>۴</sup> نویسنده‌ی کاتالونیایی سده‌ی پانزدهم را ترجمه کند. این ترجمه که در سال ۱۵۶۹ انتشار یافت نخستین کار ادبی مونتنی بود. الهیات طبیعی اثری پرحجم، نزدیک به هزار صفحه است و طبیعت را کتابی توصیف می‌کند که مانند کتاب مقدس به انسان داده شده است تا در آن وجود خدا را کشف کند. طبیعت، سلسله مراتبی از موجودات، توصیف شده است که انسان، شریف‌ترین و کامل‌ترین بخش آفرینش الهی، در بالاترین مرتبه‌ی آن جای دارد. کتاب سابونده، الهیاتی طبیعی به معنی الهیات مبتنی بر عقل، بدون یاری وحی یا ایمان است. این کتاب، اندیشه‌های انسان‌گرایانه‌ی آن زمان را درباره‌ی عظمت و شکوه انسان منعکس می‌کند.

مونتنی جستارهایی ظاهراً در دفاع از سابونده ولی در حقیقت، در تخریب شکاکانه‌ی ادعاهای عقل انسان نوشت به نام دفاعیه‌ای برای سابونده.<sup>۵</sup> مونتنی در این جستارها استدلال می‌کند که بسی پر مدعایی است که انسان خود را اشرف مخلوقات بداند و با آهنگی مسیحی از دعوی آن‌هایی انتقاد می‌کند که معتقدند سرور کائنات‌اند و مشیت خداوند بر مدار درک آن‌ها می‌چرخد: «اگر بیخ بندان، انگورهای دهکده‌ی مرا سرمازده کند، کشیش من نتیجه می‌گیرد که خدا بر نوع آدمی خشم گرفته است... با دیدن

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.144.

2. Natural faculties

3. *Theologie Naturelle*

4. Raymond Sebond

5. *Apology for Sebond*



جنگ‌های داخلی ما کیست که فریاد برنیاورد که جهان زیر و رو شده و آخرالزمان بر سر ما فرود آمده است، بی آن که فکر کند بسیاری چیزهای بدتر دیده شده است و اوضاع در ده هزار جای دیگر جهان خوب است»<sup>۱</sup>.

### فروتنی در عرصه‌ی سیاست

مونتینی مخالف تغییر بود. او کاملاً آگاه بود که جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند عیب‌ها و بی‌عدالتی‌های بسیاری دارد؛ اما می‌گفت: «در مسائل عمومی، هیچ جریان ثابت و سنتی هر قدر که بد باشد، نیست که بهتر از تغییر و ویرانی نباشد... برقرار کردن نظامی به جای آن چه خراب شده است، دشوار است»<sup>۲</sup>. البته شکاکیت او تیغ دو دم است؛ هم انقلاب را محکوم می‌کند و هم به همان دلیل، اختناق را نمی‌پذیرد؛ یعنی شکاکیت فروتنانه‌ی او هم مخالف زیر و زبر کردن جامعه است و هم مخالف سرکوب و جباریت. او در این باره می‌نویسد: «خودخواهی و پرمدهایی بسیار می‌خواهد که انسان عقاید خود را آن قدر جدی بگیرد که برای برقرار کردن آن حاضر باشد صلح و آرامش را برهم بزند و آن همه مصائب اجتناب‌ناپذیر و آن همه فساد و اخلاق وحشتناک که جنگ‌های داخلی و انقلابات در پی دارد، به بار آورد»<sup>۳</sup>. به عقیده‌ی او از طرفین دعوا آن بهتر است که «دین و قانون قدیم کشور را حفظ کند»<sup>۴</sup>. او یوتوپایی نمی‌اندیشید و در طلب ناکجا آباد نبود و در سیاست، شمّ تیزی در تشخیص حدود توانایی‌های عقل انسانی داشت. از سوی دیگر مونتینی با جباریت هم مخالف بود. برای نمونه در زمان او بازار جادوگری داغ بود و سرکوب و نابود کردن این جادوگران هم رواج داشت. مونتینی در جستارها به این رفتارهای خشونت‌آمیز اعتراض می‌کند و کشتن انسان‌ها را بدون دلایل قاطع و روشن روا نمی‌دارد؛

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.26.

2. Ibid, p.39.

3. Ibid.

4. Ibid, p.50.

دلایلی که به نظر او درباره‌ی جادوگران صدق نمی‌کند.<sup>۱</sup>

انقلاب و اختناق، از دید مونتئی، هر دو به معنی فراتر نهادن پا از گلیم عقل و فهم انسانی و درآوردن لباس تواضع است. در این حالت، انسان‌هایی را می‌بینیم که می‌خواهند آن‌چنان سلطه و فهمی را نسبت به جهان و دیگران اعمال کنند که در توان انسان نیست. آن‌ها می‌خواهند نقش خداوند را بر روی زمین بازی کنند؛ نقشی که برازنده و شایسته‌ی وجود انسان نیست. شخص در رویکرد انقلاب یا اختناق، گویی همه‌ی حقیقتِ عالم و آدم را در چنگ خود می‌داند و می‌خواهد عالم و آدمی از نو بسازد. هر دوی این رویکردهای وضعیت ناقص و ناکامل انسانی را بر نمی‌تابند و با بی‌رحمی و سرعت هر چه تمام‌تر می‌خواهند همه چیز را، یکبار برای همیشه، مطابق میل خود بسازند. آن‌ها می‌خواهند همه چیز و همه کس را یک‌صدا و یک‌رنگ کنند و کمال مطلوب خود را بر دیگران تحمیل نمایند. روشن است که این رویکردها با فروتنی معقول و شکاکیت مونتئی سازگار نیست.

مونتئی مدافع اصلاح و مخالف زیر و رو کردن جامعه است. تغییرات در جامعه باید آهسته و با جرح و تعدیل‌های تدریجی صورت بگیرد، چون فهم و عقل آدمی محدود است و تمام بافتارها و شرایط اجتماعی و تجربه‌های بر هم انباشته‌ی انسان‌ها در دسترس و فهم‌رس هیچ شخص یا اشخاصی نیست و فهم کل جامعه و طراحی آن در ید قدرت هیچ کس نیست. تنظیمات و ترتیبات موجود اجتماعی، تجسم خرد و تجربه‌ی نسل‌های پیاپی است و نباید به طور شتابزده، حذف یا بازسازی شود. مونتئی مخالف کسانی است که می‌خواهند با تدبیرهای آنی، همه‌ی نهادها و ترتیبات موجود را کنار بزنند و عالم و آدمی از نو بسازند.

او مخالف نهاد سلطنت نبود ولی احساس می‌کرد که باید توهومات را از آن زدود و نشان داد که امپراتور بودن به جامعه است یا بهتر بگوییم تنها جامعه‌ی اوست که او را از

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.789.

سایر مردم متمایز می‌کند: «چرا به جای آن که به خود انسان احترام بگذارید به جامه‌ی او احترام می‌گذارید؟ امپراتور که در انظار عمومی جاه و جلال‌اش چشم شما را خیره می‌کند، ... اگر در پس پرده به او نگاه کنید، خواهید دید که انسانی معمولی بیش نیست»<sup>۱</sup> و «حتی اگر ما بر بلندترین تخت جهان بنشینیم، باز بر ته خود نشسته‌ایم»<sup>۲</sup>. او سخت مخالف زندگی مصنوعی و اخلاق اشرافی زمان خود، یعنی اخلاق کسب افتخار بود که بر تأیید دیگران، یعنی بر مبنایی «بسیار نامطمئن و ناپایدار» مبتنی بود.<sup>۳</sup>

#### نتیجه

چنان‌که در عرصه‌های گوناگون به کوتاهی نشان داده شد، فروتنی نزد مونتنی یک فضیلت تزینی نیست که بود و نبود آن تفاوت چندانی نداشته باشد، بلکه در بنیاد و تاروپود هستی انسان تافته است. فروتنی در فلسفه‌ی مونتنی مقتضای واقع‌بینی و دیدن چهره‌ی راستین خود است. انسان فروتن، بیش از هر چیز به واقعیت وجود خود، وفادار است. فروتنی نزد مونتنی نه تنها بهترین شیوه‌ی زیستن، بلکه واقعی‌ترین راه آن نیز هست. مونتنی همواره یادآور حد و مرزهای انسانی و محدودیت‌های بشری بود. گویی رسالت خود می‌دانست که باد نخوت فیلسوفان، پادشاهان و دیگر مدعیان را خالی کند و آن‌ها را بر سر جای خود بنشانند. در فلسفه‌ی مونتنی بارها گوشزد می‌شود که ما همه انسانیم و محتاج؛ محتاج بدن و نیازهای زیستی و هم‌بسته‌ی یکدیگر. هیچ کس از آدمیان، خدایی خودبسنده نیست؛ حتی اگر فیلسوف باشد یا پادشاه یا قدیس. این هم‌بستگی هم از نظر معرفتی و کسب آگاهی است و هم از نظر جسمی و کسب معاش است؛ که به خوبی در جای جای جستارهای مونتنی تأکید شده است. اگر دکارت را نماینده‌ی فلسفه‌ی مدرن بدانیم، باید بگوییم که مونتنی سال‌ها پیش

1. Frame, *The Complete Essays of Montaigne*, p.84.

2. Ibid, p.215.

3. Ibid, p.300.

از دکارت، فلسفه‌ای پسامدرن را طرح‌ریزی کرد. در حالی که من اندیشنده<sup>۱</sup> دکارت، نفسی مجرد و جدا از طبیعت، دیگران و عواطف بود، اما مونتینی انسان را در پیوندی استوار با طبیعت، دیگران و عواطف می‌دید و حیوانات هم برای او موجوداتی بی شعور و ماشین وار نبودند. بیهوده نیست که ژیلسون،<sup>۲</sup> از محققان درجه اول فلسفه‌ی سده‌های میانه، مونتینی را هم‌اورد اصلی دکارت می‌دانست. ژیلسون در کتاب نقد تفکر فلسفی غرب گفت‌وگویی خیالی با دکارت ترتیب می‌دهد که چندان دور از واقعیت نیست و در آن جا از زبان دکارت می‌گوید: «من برای این در دنیا زیستم که دنیا را از شر مونتینی خلاص کنم».<sup>۳</sup>

---

1. Cogito

2. Gilson

۳. ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب، از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر، ترجمه‌ی احمد احمدی، نشر

حکمت، ۱۳۵۷ش، ص ۱۴۵.

### منابع

- ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، طرح نو، ۱۳۸۵ش.
- واسلن، برونو روژه، مونتینی، تتبعات (گزیده)، ترجمه‌ی احمد سمیعی (گیلانی)، نشر سخن، ۱۳۸۳ش.
- ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب، از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر، ترجمه‌ی احمد احمدی، نشر حکمت، ۱۳۵۷ش.
- Frame, D., *The Complete Essays of Montaigne*, Stanford University Press, 1943.
- Hartle, A., *Michel de Montaigne: Accidental Philosopher*, Cambridge University Press, 2007.
- Zeller, E., *The Stoics, Epicureans and Sceptics*, Oswald J. Reichel(trans.), London, Longmans, Green, 1892.
- Sextus Empiricus, "Outlines of Pyrrhonism", *Hellenistic Philosophy*, Herman Shapiro and Edwin M. Curley(ed.), New York Modern Library, 1965.
- Ann Hartle, *Michel de Montaigne: Accidental Philosopher*, Cambridge University Press, 2003.